

نمادانگاری در منظومه‌های عطار

¹ هادی خدیور

² ربابه داهیم

چکیده

عطار، شاعر و عارف بزرگ قرن ششم، صاحب چند مثنوی ارزشمند عرفانی است. او منظومه‌هایش را برای خواص نسروده و به هنر نیاراسته، بلکه داستانهایش را به رمز و هدفی آراسته است که وی را در ردیف شاعران سمبولیست قرار می‌دهد. شاعر عارف رمزی را در پایه و اصل داستانهایش نهاده و از بازیگران صحنه‌ها به عنوان رمز و نماد بهره برده است که حالات و حرکاتش بیانگر اصل و رمز اوست.

این نوشته به اختصار در پی بررسی جنبه‌های رمزی و عرفانی هفت وادی شهر عشق منطق الطییر و مثنوی‌های دیگر عطار است و اینکه نمادهای به کار رفته در این مثنوی‌ها جنبه عرفانی و اجتماعی دارند و جنبه‌های عرفانی آن پررنگ تر از جنبه‌های دیگر است.

کلیدواژه‌ها: عطار، نماد، منطق الطییر، الهی نامه، مصیبت نامه، اسرار نامه

1- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

2- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

تاریخ پذیرش

91/9/12

تاریخ دریافت

91/4/13

مقدمه

نماد یا سمبول یکی از صور خیال شاعرانه است که به دلیل تعدد مفاهیم و ظرفیت معنایی گسترهای که دارد در مرتبه‌ای فراتر از استعاره قرار می‌گیرد. در نماد یک واژه علاوه بر حفظ معنای حقیقی خود، نماینده یک یا چند معنای غیر حقیقی نیز هست. «نمادپردازی در شعر فارسی تقریباً با سنایی رسمیت یافت، پیش از وی در شعر شاعران عارف کاربرد این گونه تصاویر نمادین بسیار اندک است اما همین تصاویر ریشه در سنت ادبی پیش از وی دارد. بنابراین نمادپردازی در ادبیات صوفیه یکباره و ارجالاً در آثار سنایی یا دیگران پدید نیامده است بلکه شاعران عارف برای رمزسازی از میراث ادبی کهن بهره‌های بسیار گرفته‌اند.»^(فتوحی، 1385: 14-213)

از بین این شاعران عارف رمزپرداز، عطار چهره بارزتری می‌یابد. عطار، شاعر و عارف قرن ششم، دارای آثار گران‌سنگ منطق الطیر، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه، اسرار‌نامه، دیوان، مختار‌نامه و تذکره الاولیاست. اگر شعر عرفانی را به مثلثی مانند کنیم سنایی، عطار و مولوی سه ضلع آن را تشکیل می‌دهند. عطار آثار عرفانی خویش را به نماد آراسته و به زیبایی از نمادها در منظومه‌هایش بهره برده است علت به کارگرفتن نمادها در آثار عطار این است که عطار از سرانجام حسین منصور حجاج و عین‌القضات همدانی عبرت گرفت و شطحیات خود را به زبان رمز و بر زبان دیوانگان جاری ساخت.

منطق الطیر مثنوی است در بحر رمل مسدس مقصور و مجموعه‌ای از لطیف‌ترین و دلکش‌ترین افکار عارفانه که به صورت نظم عرضه شده است. پیشینه جنبه رمزی زبان مرغان به حدود دو قرن قبل از عطار می‌رسد. کهن‌ترین کتابی که در آن به مسئله زبان مرغان پرداخته شده است کتاب عبدالالفصل عبدالوهاب بن محمد است، در این کتاب روایتی از آواز پرندگان و تسبیح هر کدام آورده است آنچه در این فصل حائز اهمیت است این است که مسئله تأمل در زبان پرندگان را به روزگار علی بن ابی طالب می‌کشاند در آن زمان جمعی از یهود از حضرت درباره زبان مرغان سؤال کردند و چون پاسخ خویش یافتنند اسلام آورند از جمله پرسش‌های ایشان این بود که فاخته و خروس و تدرجه و کبوتر چه می‌گویند و حضرت تسبیح هر کدام از پرندگان را می‌فرماید. اگر این مسئله صحّت داشته

باشد نشانه آن است که پیشینه اندیشیدن در باب زبان مرغان وابسته به دورانهای قبل از اسلام است و شاید از همان عصر سلیمان و افسانه‌های پیرامون زندگی او. علاوه بر این عطار در پیرنگ منظومه منطق الطیب به دو اثر محمد غزالی و احمد غزالی و نیز رساله طیر این سینا نظر داشته است به هر حال داستان سفر مرغان به سوی سیمرغ ریشه‌ای کهنسال دارد و در ادبیات پیش از اسلام نیز چنین داستانی وجود داشته است. الهی نامه مثنوی است به وزن هزج مسدس محدود مشتمل بر 6511 بیت. این مثنوی شامل یک داستان اصلی است که عطار در درون آن حکایات و تمثیلات فراوانی را به مناسبت آورده است این گونه داستان پردازی شیوه متداولی است که در کلیله و دمنه، سندبادنامه و مرزبان نامه به کار رفته است این شیوه قصه در قصه در واقع متأثر است از ادبیات باستانی هند.

ما در این مقاله به بررسی مفاهیم نمادین هفت شهر عشق عطار در منطق الطیب و بررسی کلی مفهوم نمادها در الهی نامه و آوردن نمونه‌هایی از اسرارنامه و مصیبت نامه و نمونه‌ای از نمادهایی که مفهوم چندگانه داشته اند پرداخته ایم و طرح این مسئله که نمادها چه مفاهیمی در منظومه‌های عطار آفریده اند و نیز ثابت کردن این مسئله که نمادهای به کار رفته در منظومه‌های عطار دارای مفاهیم عرفانی و اجتماعی و بعضًا عاشقانه هستند.

رمز و راز در هفت شهر عشق عطار:

طرح کلی و ساختار منطق الطیب سفر سالکان طریقت است که با رهبری هدهد خواهان رسیدن به سیمرغ حقیقت هستند در این داستان هر یک از سالکان نماد افراد جامعه خود هستند که عطار امیال و خواسته‌های آنها را در هر یک از پرندگان گنجانده است، عطار در این داستان هفت مرحله عرفان را به زیبایی به تصویر کشیده است. وی هدهد را به عنوان پیر و رهبر مرغان انتخاب کرده است و از اینجا می‌توان به ضرورت داشتن پیرو رهبر در مراحل سیر و سلوک پی‌برد. علت انتخاب هدهد به عنوان پیرو مرشد راه، صاحب سر سلیمان بودن وی است. هدهد دیو هوا رادر بند کرده و در نتیجه رازدار حضرت سلیمان گردیده است.

در حقیقت پیک هر وادی شده	مرحباً اي هدهدهادي شده
از تفاخر تاجور زان آمدی	صاحب سر سلیمان آمدی
تاسلیمان رات وبashi رازدار	دیو رادریند و زندان بازدار

(منطق الطیب، 35:1374)

عطّار پس از معرفی هدهد به عنوان رازدار حضرت سلیمان و شایستگی‌اش برای رهبری مرغان تا رسیدن به سیمرغ حقیقت، از دوازه مرغ دیگر سخن به میان می‌آورد و هر کدام از آنان را در مقابل پیامبری قرار می‌دهد. تک تک مرغان این منظومه رمز و نماد قشری از اشاره جامعه است. عطّار با مطرح کردن هر کدام از این پرندگان و عذر و بهانه تراشی‌های آنان می‌خواهد این امر را اثبات نماید که مردم چگونه با آوردن انواع بهانه‌ها از رسیدن به خدا و سیر الی الله باز می‌مانند، عطّار تمامی این رمزها و تمثیل‌ها را جهت نمودن موضوعات عرفانی خویش مطرح می‌سازد.

پس از هدهد عطّار از موسیچه سخن به میان می‌آورد. موسیچه نماد سالک است. عطّار وی را در مقابل موسی قرار می‌دهد مرغ طور نشانه‌ای است که سالک را به طور حقیقت راهبری می‌نماید.

بعد طوطی است که عطّار او را در مقابل خلیل قرار داده است او باید چون خلیل آتش نفس را خاموش کند.

سر بزن نمرود راه‌مچون قلم چون خلیل الله در آتش نه قدم (همان: 35) کبک در مقابل صالح قرار داده می‌شود او باید کوه تعاقبات و انانیت را کنار بگذارد.«کوه مظہر نفس سخت‌جان است که با قهر و ریاضت آن می‌توان آن را به نفس مطمئنه تبدیل کرد در این صورت نه تنها این مرکب سرکش، رام خواهد شد بلکه از آن ناقه صالح (روح پاک و مجرد) ساخته می‌شود.»(اشرف‌زاده، 393:1373)

کوه خود در هم‌گذاز از فاقه‌ای تا برون آید ز کوهرت ناقه‌ای (همان: 35) باز باید نامهی عشق ازل بر پای بندد است تا صدر عالم با او یار گردد. در آج باید است عشق را به جان بشنو و نفس را چون خر عیسی بسوزاند تا باعث جان‌فزایی گردد. عندلیب

باید چون داود از درد دل بنالد تا صدها جان نثارش کنند. طاووس باید مار نفس را بسوزاند تا شایسته اسرار الاهی گردد و بتواند با آدم در بهشت همنشین گردد.

تذرو در چاه ظلمت (این دنیا یا نماد نفس) گرفتار شده است. او باید چون یوسف از این زندان رها گردد تا بتواند در مصر عزّت پادشاهی کند. قمری زندانی ماهی نفس خود است باید، ماهی نفس را سر ببرد تا بتواند از آن خلاصی یابد در این صورت در بحر خاص مونس یونس می‌گردد. فاخته نیز باید به معنی گرایید تا خضر به او آب حیات و جاودانگی بخشد. چرخ هم باید از دنیا و عقبی درگذرد تا با ذوالقرنین همنشین شود.

مرغ زرّین باید چون آفتاب هرچه پیشش آید بسوزاند تا به اسرار حق تعالیٰ واقف گردد. اینها نام دوازده مرغ بود که عطار در مقدمه کتاب خویش آورده است یازده تن از این مرغان را همراه با نام پیامبری آورده است اما مرغ زرّین را به تنهایی آورده است. استاد ژروتیان معتقدند:

«مرغ زرّین جز حضرت مهدی (عج) با هیچ ولی و امام کامل دیگر مطابقت نمی‌کند اوست که قیام می‌فرماید و دنیای ظلم را می‌سوزاند و از رستاخیز خبر می‌دهد که جز آفریدگاربی همتا هیچ‌کس و هیچ‌چیز دیگری نمی‌ماند.» (ژروتیان، 1384: 38)

چون شوی در کار حق مرغی تمام تو نمانی حق بماند والسلام (منطق الطیب، 1374: 38) با تأمل در موارد یاد شده می‌توان به این نکته پی‌برد که عطار همه مرغان و در واقع سالکان را به ریاضت نفس و ترک تعلقات سفارش می‌کند که در این صورت می‌توانند به مرحله بالایی از تکامل و در واقع به مرتبه انسان کامل برسند و در حق فانی شوند. یازده مرغ شناخته شده هر کدام نماد امتنی است و تمامی پیغمبران نماد انسانهای کامل. در ادامه مرغان مجمعی تشکیل می‌دهند و دنبال پادشاه می‌گردند. هدهد از آشنایی خویش با پادشاه زمانه خبر می‌دهد که سلطان طیور است و در صدهزاران پرده از نور و ظلمت قرار دارد در این اثناست که هدهد از افتادن پر سیمرغ خبر می‌دهد. «پر» اینجا جلوه‌ای از آثار جمال و کمال حق تعالیٰ است و انسان و سالک در این عالم تنها به نشانه‌هایی از آن کمال مطلق دل خوش می‌دارند. مرحوم فروزانفر داستان رمزی گذشتن سیمرغ نیم‌شب بر چین و افتادن پر وی در آن سرزمین را این‌گونه توجیه می‌کند:

52 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

«گذشتن او نیم شب بر چین و افتادن پر وی در آن سرزمین، به اشارت، کیفیت ظهور عالم خلق را از حق تعالیٰ بیان می‌کند و تعبیر «شب» اشارتی است به حدیث «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ فِي ظُلْمَهٍ» و مقصود از افتادن پر ظهور جلوه حق تعالیٰ است و پدید آمدن مظاهر و نتیجه آن که عشق مردم به خدا از ملاحظه آثار است.» (فروزانفر 1354: 354)

مرغان و سالکان راه با شنیدن صفات سیمرغ مشتاق دیدار او شدند و در طلب وی بر آمدند اما چون راه سخت و طولانی است هریک عذری آوردند که هدهد عذر و بهانه‌های آنها را جواب گفت. ابتدا بلبل که نماد عاشق و مردم جمال پرست و پرمدعا و لافزن است شروع کرد به بهانه تراشی، بلبل عاشق گل است و خودش را طوری نشان می‌دهد که گویی ظاهرا دارای کمال است اما در حقیقت چنین نیست. او عشق گل را برای خود بس می‌داند و معتقد است که طاقت سیمرغ را ندارد:

در سرم از عشق گل سودا بس است زانک مطلوبم گل رعنابس است
طاقت سیمرغ نارد بلبلی بلبلی را بس بود عشق گلی (منطق الطیر: 43)
گل رمزی از وابستگی به جمال ظاهر و سهل الوصول است. هدهد، بلبل را از وابستگی به جمال ظاهری پرهیزمی دهد اما در بلبل تأثیری ندارد:

در گذرار گل که گل هر نوبهار بر تو می‌خنده در تو، شرمدار (همان: 43)
طوطی حیوانی است صاحب الرأی و نرم خوی که پذیرش تلقین بسیار دارد و در اینجا بیشتر اشاره به مردمی دارد که اهل ظاهر و پایبند دنیا هستند ضمناً «طوطی» را رمزی از تندخوبی، طمع‌ورزی و زود رنجی دانسته‌اند» (فروهر، 1374: 367)

نیز می‌توان طوطی را نماد دنیادارانی که خود را جاودانه می‌انگارند دانست. او به جرעהهای از آب حیات که آن را مظہر جاودانگی و قدرت می‌داند قانع است و معتقد است که تاب سیمرغ را ندارد.

خضر مرغانم از آنم سبزپوش	بوک دانم کردن آب خضر نوش
من نیارم در بر سیمرغ تاب	بس بوداز چشمeh خضرم یک آب

(همان: 45)

عطّار در اینجا حکایتی درباره خضر می‌آورد «و حتی او را مرد راه نمی‌داند زیرا بر این باور است که خضر از آب حیات خورده تا جان او تا زمان بی‌نهایت بماند. او می‌گوید راه

_____ نمادانگاری در منظومه‌های عطار (47-64) 53

عشق راه بقا نیست و این نکته طریف را با تمثیل ملاقات دیوانه و خضر بیان می‌کند.» (همان، 367)

من به تو هر روز جان افسانده
چون تو اندر حفظ جانی مانده
دور می‌باشیم از هم والسلام
بهتر آن باشد که چون مرغان ز دام
(منطق الطیر 1374: 56)

طاووس نماد کسانی است که اهل ظاهرند و تکالیف مذهب را به امید بهشت انجام می‌دهند. خود را جبرئیل مرغان می‌داند و مار که نماد و رمزی از واستگی و تعلقات است با طاووس یار شد و او از بهشت رانده شد.

گرچه من جبریل مرغانم ولیک
رفت بر من از قضا کاری نه نیک
یارشد با من به یک جا مار زشت
تا بیفتادم به خواری از بهشت (همان: 46)
بط نمونه و رمز زاهدانی است که گرفتار وسوس و طهارت هستند و ضمناً اشاره به کسانی دارد که مدعی کرامتند بط خود را از سپردن وادی‌های مختلف و رسیدن به سیمرغ ناتوان می‌دانند:

من ره وادی کجا دام برد
زانک باسیمرغ نتوانم پرید (همان: 48)
کبک نمونه مردم ظاهریست که به ظواهر فریفته‌اند و عمر را صرف طلا و جواهر کرده‌اند
که به دنبال جواهر رفتن را از رفتن به سوی سیمرغ بهتر می‌داند:
گفت من پیوسته در کان گشته‌ام
بر سر گوهر فراوان گشته‌ام
چون ره سیمرغ راه مشکل است
پای من در سنگ گوهر در گلست (همان: 49-50)
هدهد او را غافل و پاییند چیزی می‌داند که اصل آن جز سنگ نیست و همین جا اشاره‌ای به سلطنت حضرت سلیمان می‌کند و نظر می‌دهد که چون سلیمان محو آن گوهر شد موجب حرمان وی از حضرت گردید:

دل ز گوهر بر کن ای گوهر طلب
جوهری را باش دائم در طلب (همان: 51)
هما نماد انسانهای مغور و متکبر و لافزن و خود بزرگ‌بین است تا جایی که خود را برتر از سیمرغ می‌شناسد:

روح را زین سگ امانی می‌دهم
نفس سگ را استخوانی می‌دهم
بس بود خسرونشانی کار من (همان: 52)
کی شود سیمرغ سرکش یار من

54 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

باز نماد انسانهایی است که به علت نزدیکی به قدرت همه‌چیز را فرو می‌گذارند و به فراموشی می‌سپارند و به دیگران فخر می‌فروشنند. باز لاف هم صحبتی با شاه را می‌زنند و از رفتن سوی سیمرغ سرباز می‌زنند و نشستن بر دست پادشاه را بهتر از گرفتار شدن در وادی سلوک می‌دانند:

من اگر شایسته سلطان شوم
به که در وادی بی‌پایان شوم
روی آن دارم که من بر روی شاه
عمر بگذارم خوشی این جایگاه (همان: 53)

بوتیمار سمبیل مردم خسیس است و «رمزی است برای خلوت گزیدگان راه عشق که در آرزوی مشاهدات عارفانه دل خوش دارند و هرگز بدان نمی‌رسند.» (ثروتیان، 43: 1384)

بوتیمار عشق به دریا را برای خود بس می‌داند و تاب دیدار سیمرغ را ندارد.
چون منی را عشق دریا بس بود در سرم این شیوه سودا بس بود
جز غم دریا نخواهم این زمان تاب سیمرغم نباشد الامان (همان: 55)

کوف رمز مردم زاهد و گوشنهنشین و منزوی که مقصود و مراد خود را در کناره‌جوبی از دنیا و دوری از مردم می‌جویند و طمع خامی بر این می‌برند که با این گوشنهنشینی‌ها به وصال دوست دست می‌یابند او عشق به سیمرغ را افسانه‌ای بیش نمی‌داند و خود را مرد این راه نمی‌بیند:

عشق بر سیمرغ جز افسانه نیست
زانکه عشقش کار هر مردانه نیست
من نیم در عشق او مردانه‌ای عشق گنجم باشد و ویرانه‌ای (همان: 57)

صعوه نماد انسانهای ضعیف و ناتوان است که به علت ضعف و ناتوانی خویش حاضر به تحمل رحمت نیستند و به ضعف خود اقرار می‌کنند و به دلیل همین عجز، خود را لا یق رسیدن به سیمرغ نمی‌داند او یوسف را که نماد روح است از چاه تن باز می‌جوید:
گفت من حیران و فرتوت آمدم بی دل و بی قوت و قوت آمدم

پیش او این مرغ عاجز کی رسد صعوه در سیمرغ هرگز کی رسد (همان: 58)

پس از این همه بهانه‌تراشی‌ها هددهد به راهنمایی مرغان می‌پردازد و همه آنها را سایه‌ای از سیمرغ می‌نامد با توصیفات و راهنمایی‌های هددهد مرغان به نسبت ظلی که بین اینها و سیمرغ وجود دارد پی‌می‌برند و ناچار برای یافتن سیمرغ رغبت می‌یابند:
جمله با سیمرغ نسبت یافتند لاجرم در سیر رغبت یافتند (همان: 66)

چون شنودند این سخن مرغان همه آن زمان گفتند ترک جان همه
برد سیمیرغ از دل ایشان قرار عشق در جانان یکی شد صدهزار (همان: 88)
بدین ترتیب عطار مرغان منطق‌الطیر را به رهبری هدهد از وادی‌های بی‌فرجام و عقبات
بی‌امان و هفت وادی سیر و سلوک می‌گذارند و سرانجام از آن خیل کثیر مرغان، سی مرغ
را به سرزمین سیمرغ بلند پرواز که نmad حق تعالی است می‌رساند. «این همه رمزپردازی‌ها
برای بازکردن پرده راز از «انا الحق» حسین بن منصور حجاج است که عطار نیشابوری بی‌آن
که زبان به شرح بگشاید بلا فاصله می‌گوید: (ثروتیان، 1384: 4-63)

لا جرم اینجا سخن کوتاه شد رهبر و رhero نماند و راه شد (منطق‌الطیر، 1374. 236)

علاوه بر این عطار در هر هفت وادی عرفان خوانندگان را با مراحل سیر و سلوک
وسختی‌های راه آشنا می‌گرداند نیز طریق رسیدن به سیمرغ حقیقت و وجود را
نشان می‌دهد. وی راه رسیدن به وجود و فانی شدن در حق و یکی شدن با سیمرغ
را مستلزم پیروی از مرشد راه و ترک تعلقات، تزکیه نفس و ایثار و جانفشانی می‌داند و
تمامی اینها را در هفت‌خوان عشق به نمایش می‌گذارد.

داستان شیخ صنعان:

عطار در اثنای این سیر و سلوک تمثیل‌ها و روایت‌های رمزآمیز زیادی می‌آورد که
می‌توان از این روایات برداشت‌های عارفانه و بعضًا عاشقانه کرد. از جمله روایت شیخ صنunan
که ظاهراً عطار این داستان را از تحفه‌الملوک غزالی گرفته و آن را به شکل بسیار زیبا و
دلکشی پرورده و گسترش داده است و حالات درونی و رازهای عشق را در آن گنجانده
است. اماً علاوه بر جنبه عاشقانه، این داستان جنبه رمزی عارفانه‌ای به خود گرفته است که
می‌توان بسیاری از موضوعات عرفانی را در آن یافت.

عطار شیخ را نمودار انسانی می‌داند که تکیه بر عبادات خود دارد نیز کسی است که از
اشارات ربانی پیروی نمود و به امتحان الهی مبتلا شد.

یوسف توفیق در چاه او فتاد عقبه دشوار در راه او فتاد (همان، 68)

⁵⁶ فصل نامه علمی و هشتم، «عرفانیات در ادب فارسی».

او را می توان نماد انسانی دانست که در راه عشق از ایمان خود گذشت و سرانجام نجات یافت. ابتلای او به این عشق باعث شد تا حجابی که بین او و خدا بود برداشته شود و عشق مجازی پلی شود برای رسیدن او به عشق حقیقی.

دختر ترسا نمودار انسانی است که لطف حق تعالی و پیامبرش شامل حال او شده و یک شبه راه صد ساله را طی نمود و به دریای حقیقت پیوست.

آخرالامر آن صنم چون راه یافت ذوق ایمان در دل آگاه یافت

قطرهای بود او در این بحر مجاز سوی دریای حقیقی رفت باز (همان: 88)

و در نهایت می‌توان گفت «رنگ عارفانه داستان شیخ صنعت، سایه‌ای بر اصل کتاب انداده است به طوری که با همه‌دلکشی کتاب منطق الطیر، می‌توان خلاصه و لب مطلب کتاب را درین چند صفحه‌ای دید و وظایف مرید و مراد را شناخت.» (شرفزاده، 1373: 252)

دیوانگان و نمادهای آنان در اشعار عطّار:

عطّار مسائل و مشکلات زمان خویش را برای آیندگان به تصویر کشیده است و به نوعی با به کارگیری این نمادها از علماء، خلفا و شاهان زمان خویش انتقاد کرده است بیشتر این انتقادها از زبان دیوانگان بیان شده تا اتهامی متوجه عطّار نگردد و بدین وسیله حقایق را آشکار کند و به افشاگری مطالبی پردازد که هیچ کس را یارای گفتن آنها نبوده است. در واقع دیوانگان نشان دهنده خود واقعی عطّار و شخصیت وی می‌باشند و مظہر کمالاتند. دیوانگان ظلم و ستم شاهان و قدرت پوشالی آنان را به رخshan می‌کشانند و بی پروا در حضور آنان سخنانی بر زبان می‌آورند که هیچ عاقلی را یارای گفتن آن سخنان نیست از حمله:

دیوانه ای از شاه می پرسد که گناه را دوست داری یا زر را و شاه می گوید کسی که قدر زر را بشناسد البته زر را دوست تر دارد و دیوانه در جواب می گوید:

گناهت می‌بری زر می‌گذاری به شه گفتا چرا گر عقل داری

گنه با خویشتن در گور بردي همه زرها رها کردي و مردي

ترا چون جان بباید کرد تسليم چه مقصود از جهانی پر زر و سیم

ترا چون جان بباید کرد تسليم چه مقصود از جهانی پر زر و سیم (اسرار نامه، 160:1338)
نیز (همان 160، 251 مصیبت نامه، 233:1338 و...)

دیوانگان نه تنها شاهان را مورد انتقاد قرار می‌دهند بلکه به عالمانی که ادعای دینداری دارند نیز می‌تازد :

داستان دیوانه‌ای که او را برای نماز خواندن به مسجد بردند و او در اثنای نماز بانگ گاو کرد. بعد از اتمام نماز همه به اعتراض برخاستند و دیوانه در جواب گفت من اقتدا به امام جماعت کردم او در نماز به خرید گاو مشغول بود و من نیز بانگ گاو کردم:

کسی پیش خطیب آمد به تعجیل سؤالش کرد آن حالت به تفصیل
خطیبیش گفت، چون تکبیر بستم دهی ملک است جایی دور دستم
چودر الحمدخواندن کردم آغاز به خاطراندرآمد گاو ده باز

ندارم گاو گاوی می‌خریدم که از پس بانگ گاوی می‌شنیدم (الهی نامه، 187:1388)
عطار در این تمثیل می‌خواهد نشان دهد که آنهایی که ادعای دینداری دارند در نماز به جای توجه به خالق هستی به امور دنیوی می‌پردازند و از سویی دیگر می‌خواهد صفاتی باطن دیوانگان را که مظهر عقلای مجانین هستندنشان دهد.

موارد دیگر: (مصیبت نامه، 332:1338) (منطق الطیر، 209:1374) (اسرار نامه، 161:1338) و

عطار گاهی گستاخانه توسط دیوانگان بر کار خدا و آفرینش نیز خرد می‌گیرد :
از جمله : مردی از دیوانه‌ای آرزویش را می‌پرسد و دیوانه می‌گوید ده روز است گرسنه‌ام و غذای ده تنه ام آرزوست مرد می‌گوید حال می‌روم تا نان و حلوا و بربانی برایت بیاورم و دیوانه در جواب می‌گوید:

نم گو تا نشنود یعنی خدای گفت غلبه می‌مکن ای ژاژخای
زانکه گرحق بشنود این راز را کر نیم آهسته کن آواز را
لیک گوید تا به جانم آوری هیچ نگذارد که نام آوری

تمثیل شمع و پروانه:

شاعران پارسی زبان از تمثیل شمع و پروانه و عشق پروانه به شمع در اشعار خود بهره‌ها برده‌اند . پروانه در ادبیات عرفانی رمزی از عاشق پاکباز است که عاشقانه و بی پروا جان نثار معشوق می‌کند. پس پروانه رمزی از سالکی است که جذبه‌ی حق او را سوی خویش

58 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

می خواند و او بی محابا برای وصال معشوق و فنای در او خود را به آتش می افکند و در او فانی می گردد. عطار حکایت زبایی از شمع و پروانه در منطق الطیر آورده است:

یک شبی پروانگان جمع آمدند	در مضیقی طالب شمع آمدند
جمله می گفتند می باید یکی	کو خبر آرد ز مطلوب اندکی
شد یکی پروانه تا قصری ز دور	در فضای قصر یافت از شمع نور
وصف او بر قدر فهم آغاز کرد...	(منطق الطیر، 1374: 222)

جلوه‌های چندگانه برخی از نمادها:

کلماتی که عطار به عنوان نماد از آنها بهره گرفته است مختص خود است. در بسیاری موارد عطار خود به تفسیر و توضیح آن نمادها پرداخته است بنابراین یافتن معانی رمزی آنها دشوار نمی نماید. از سویی دیگر بعضی از واژه‌ها جلوه‌های چندگانه‌ای می‌یابند نمونه را ابلیس در آثار عطار جلوه‌ها و نمادهای گوناگون یافته است یک چهره آن مظهر ناپاکی و بدی و پلیدی است. این که شیطان از سجده در مقابل آدم سر زد و تکبر ورزید. عطار در منطق الطیر ابلیس را آرزوهای انسانی می‌داند که زائیده نفس اوست:

عشوه ابلیس از تلبیس تست	در تو یک آرزو ابلیس توست
گر کنی یک آرزوی خود تمام	در تو صد ابلیس زاید والسلام (همان: 133)

اما چهره دیگر او چهره‌ای مقبول است که با دیدگاههای حلّاج و عین‌القضات و سنایی هم‌سویی دارد و به دفاع از ابلیس پرداخته است. «چنین به نظر می‌رسد که آنان را عقیده بر این بوده که در بارگاه الهی ابلیس می‌باشد که ملعون شود. این را خود ابلیس هم می‌دانسته است و لعنتش می‌کرده است غافل از اینکه این امانت لعنت بر دوش او نهاده خواهد شد بدین لحظه چون تیر لعنت از جانب دوست است آن را به جان می‌خرد.» (اشرفزاده، 1373: 91)

رمز و راز در الهی نامه:

داستان اصلی الهی نامه گفت و شنود یک خلیفه با شش پسر جوان خویش است داستان در ساختار اصلی متنضم طرح رمزی به نظر می‌رسد در این داستان عطار آرزوها و

دلبستگی‌های انسان را از طریق پسران پادشاه مطرح می‌نماید و خلیفه پاسخ تک تک آنها را همراه با منشأ هر کدام از آرزوها بیان می‌دارد و به معنای رمزی تأویل می‌نماید و در پایان هر کدام از پسران خواسته و ناخواسته در مقابل تأویلات پدر تسليم می‌شوند. عطار به مناسبت نشان می‌دهد که هر کدام از این پسران رمز قوه‌ای از قوای روح است.

پسر اول نماد نفس است که به محسوسات گرایش دارد و در آرزوی وصال دختر شاه پریان است:

که اصل است از بزرگان سرافراز
که نتوان کرد مثلش دیگری ذکر
مرادم بس بود این تا قیامت
که از شهوت پرستی مست مستی

به نطق آورد اول یک پسر راز
که دارد شاه پریان دختری بکر
اگر این آرزو یابم تمامت
پدر گفتیش زهی شهوت پرستی

(الهی‌نامه، 1388:131)

پدر منشأ آرزوی پسر اول را شهوت پرستی می‌داند و در ادامه تأویلاتش داستان سرتاپک هندی را مطرح می‌کند وی نیز آرزوی وصال دختر شاه پریان را دارد و سرانجام پس از تلاش فراوان و ریاضت چهل روزه به صندوق رازآمیز دست پیدا می‌کند و آن را می‌گشاید و با دختر شاهزاده پریان ملاقات می‌کند شاهزاده پریان خود را نفس سرتاپک معرفی می‌کند که همواره با خود اوست اما سرتاپک در جواب می‌گوید که نفس در مظاهری از قبیل سگ و خوک و مار نمایان می‌شود اما تو زیبای زمین و آسمانی و به هیچ کدام از اینها شباهت نداری و پریزاده در پاسخ می‌گوید اگر من نفس امّاره باشم از سگ و خوک و مار هم بدترم اما اگر به نفس مطمئنه تبدیل شوم در این صورت است که خطاب «ارجعی» را می‌شنوم. عطار با مطرح کردن این داستان می‌خواهد این نتیجه را بگیرد که با ریاضت و مجاهده و ترک تعلقات می‌توان به مرتبه بالایی از کمال رسید و چهره زشت نفس امّاره را به صورت زیبای نفس مطمئنه بدل کرد. نیز «خلیفه به پسر می‌گوید که معشوق تو خود تویی و اگر طالب حقیقت باشی دختر شاه پریان را که طالب آنی در تبدیل نفس امّاره به مطمئنه در خود می‌جویی.» (پورنامداریان، 1382:222)

پسر دوم رمز وهم است که به هوی گرایش دارد او خواهان سحر و جادوگری است:

پسر آمد دوم یک با پدر گفت که من در جادوی خواهم گهر سفت

60 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

ز عالم جادوی می خواهدم دل
پدر گفتش که دیوت غالب آمد
دلت زان جادوی را طالب آمد (الهی نامه، 1388: 177)

عطّار در این قسمت داستان هاروت و ماروت را از زبان خلیفه مطرح می کند و آن دو را
مظہر سحر و ساحری معرفی می کند که دائم به عذاب الهی گرفتارند و در چاهی سرنگون،
به گونه ای که خود را با سحر و ساحری نیز نمی توانند نجات دهند. داستان متضمن این
نکته است که از سحر و ساحری کاری ساخته نیست.

ز اسرا را حقیقت دور مانده
پدر گفتا که ای مغرور مانده
چو می دانی که تو فردا نمانی
مکن امروز ضایع زندگانی
که سحرآموزی از هاروت و ماروت
به بابل می روی ای مرد فرتوت
نگونسازند در چه، تشنه گشته
هزاران سال شد، کان دو فرشته
چو نتوانند خود را آب دادن
پسر سوم نماد عقل است، در این مقاله وی خواهان جام جم است و در واقع خواهان
آگاهی به اسرار کائنات و عطّار در این مقاله به این نتیجه می رسد که اگر جویای جام جمی
آن را باید درون خویش بجویی:

پدر را داد حالی شرح حالی
پسر آمد سوم یک با کمالی
من آن خواهم نه فر پادشاهی
که یک جام است در گیتی نمایی
دلت این جام را زان طالب آمد (همان: 21-220)
پدر گفتا که جاهم غالب آمد
پدر علت خواسته پسر سوم را جاه وی می داند و دستیابی به این جام را برایش زیان
بخش می داند زیرا مایه کبر و غرور است و کبر و غرور هلاک کننده آدمی است و باعث
گمراهی جاودان او:

شوی بر جمله عالم سرافراز
که تا چون واقف آیی از همه راز
همه خلق زمین در چاه ببینی
چو خود را تا فلک آن جا ببینی
بمانی جاودانه در تکبّر (همان: 221)
ز عجب جاه خود از خود شوی پر
پسر چهارم خواستار آب حیات است تا به زندگانی ابد دست یابد و آن نماد علم است.
همه آرام و آسایش سرو پای
پسر آمد چهارم یک نکورای
به صد دل طالب آب حیاتم
پدر را گفت تا در کایناتم

پدر گفتش اجل چون غالب آمد دلت عمر ابد را طالب آمد (همان: 268)
پدر حرص و امل پسر را عامل این خواسته‌اش می‌داند و معتقد است که حرص و امل نور
صدق ایمان را از وجود انسان دور می‌کند:

از آنی آب حیوان را خریدار که جانت را امل آمد پدیدار
اگر یک ذره نور صدق هست (همان: 268)
پسر پنجم خواهان انگشتی سلیمان است و رمز فقر:
نديدم ز آرزوی ملک آزاد پسر گفتش که هرگز آدمی زاد
نمی‌بینم من از مه تا به ماهی کسی را کو نخواهد پادشاهی (همان: 365)
اما پدر پادشاهی جاوید را در قناعت داشتن می‌داند و او را به قناعت دعوت می‌کند و
می‌گوید اگر پادشاهی جاوید می‌خواهی باید از عالم چو خورشید به قرصی بسنده کنی:
ز هی آدم که پیک عشق دریافت به یک گندم ز ملک خلد برتابت
اگر خواهی که یابی ملک جاوید ترا قرصی ز عالم بس چو خورشید (همان: 306)
پسر ششم خواهان کیمیاست و سمبیل توحید است که طالب ذات واحد است:
پسر آمد ششم یک دل پر اسرار ز الماس زبان گشته گهربار
پدر را گفت آن خواهم همیشه که باشد کیمیا سازیم پیشه
پدر گفتش که حرثت غالب آمد دلت زان کیمیا را طالب آمد (همان: 348)
«خود خلیفه هم رمزی از نفس ناطقه است که همین نیروها تعلق آنها را به عالم
جسمانی راسخ و استوار می‌سازند.» (زرین کوب، 1380: 83)

در واقع «در ساختار اصل وکلان پیرنگ الهی‌نامه یک چیز چشم گیر وجود دارد که
نمادی است از ساختار جامعه پدر سالار که هرچه از سوی پدر گفته شود فصل الخطاب
همه حرفه‌است به همین دلیل با اندک استدلالی که فرزندان و شاهزادگان در برابر پادشاه
یا خلیفه طرح می‌کنند گفتگو به سود پادشاه یا در جهت اراده و تشخیص پدر به پایان
می‌رسد.» (شفیعی کدکنی، 1388: 37-38)

نتیجه گیری

از بررسی منظومه‌های عطار بدین نتیجه می‌رسیم که داستانهای منطق‌الطیروالهی نامه و مصیبت نامه هم در ساختار کلی و هم در اجزای داستان رمزی است که عطار آگاهانه به آنها پرداخته است این نمادها علاوه بر مفاهیم عرفانی، دارای مفاهیم اجتماعی و عاشقانه نیز هستند هرچند جنبه عرفانی آن پرنگتر از جنبه‌های دیگر است. از سویی دیگر بعضی از نمادهای به کار گرفته شده در مثنوی‌ها جلوه‌های چندگانه یافته‌اند. او در تمامی منظومه‌ها راز و رمزها و مباحث عرفانی گنجانده است عطار در منطق‌الطیروالهی پرنگان را در طی سلوک روحانی‌شان که سیر الى الله است تمثیل می‌کند و آنان را به همراهی هددهد تا بارگاه سیمرغ می‌رساند و نیز نظری دارد به وجود و «انا الحق» گفتن منصور حلّاج. در سرتاسر این منظومه کوشش وی بر این است که ثابت کند تمامی این تلاش‌ها در واقع برای شناخت خویشتن است. در الهی‌نامه و مصیبت نامه نیز به نوعی دیگر هدف چنین است در واقع عطار در کل مثنوی‌های نمادینش ما را به نوعی سفر درون می‌خواند.

کتاب‌نامه

- اشرف‌زاده، رضا. 1374. *تجّلی رمز و روایت در اشعار عطار نیشابوری*. تهران: اساطیر.
- پور نامداریان، تقی. 1382. *دیدار با سیمرغ (شعر و عرفان و اندیشه‌های عطار)*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- . 1375. *رمز و داستانهای رمزی در ادب پارسی (تحلیلی از داستانهای عرفانی - فلسفی ابن‌سینا و سهروردی)*. تهران: انتشارات علمی - فرهنگی.
- ثروتیان، بهروز. 1384. *شرح راز منطق الطیب (نقد و بررسی و بازنویسی به نثر)*. تهران: امیرکبیر.
- ریتر، هلموت. 1377. *دریای جان*. ترجمه عباس زریاب خویی و مهر آفاق بایبوردی. تهران: الهدی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. 1380. *صدای بال سیمرغ (درباره زندگی و اندیشه عطار)*. تهران: انتشارات سخن.
- عطار، فریدالدین محمدبن ابراهیم نیشابوری. *اسرار نامه*. 1338. تصحیح سید صادق گوهرین. تهران: صفی علیشاه.
- . 1388. *اهمی نامه*. مقدمه تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات سخن.
- . 1338. *مصطفیت نامه*. تصحیح نورانی وصال. تهران: زوار.
- . 1384. *منطق الطیب*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات سخن.
- . 1374. *منطق الطیب*. به اهتمام سید صادق گوهرین. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

64 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

فروزانفر، بدیع‌الزمان. 1352. شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی دانشگاه.

فروهر، نصرت‌الله. 1374. سایه در خورشید. مقاله رمز و راز در منطق‌الطیر عطار. تهران: موسسه‌ی فرهنگی آیات.